

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردم که راجع به روایاتی را که و مسئله فقهی راجع به حالاتی که بعد از موت یا عند الموت، به اصطلاح مثل گریه مثل سینه زدن، لطمه صدور یا وجوه، و غیر ذلک، این هم در کتب فقه آمده هم در کتب روایات و اهل سنت هم دارند. ما هم به اصطلاح داریم.

فعلا عرض کردیم روایاتش را بخوانیم. در این باب در کتاب مرحوم آقای بروجردی جامع الاحادیث که عرض کردم این جلد در زمان خود ایشان چاپ شده و ایشان در باب هشتم، در باب احکام اموات، باب احکام اموات یک بابی دارند به عنوان ابواب التعزیه و التسلیه که بعد از موت است. در باب هشتمش عناوینی را ذکر کردند که عادتاً جاری می شود برای میت. البته عرض کردم زمان ما هم عناوین دیگری هم اضافه شده.

این عناوین را دیروز خواندیم. صیاح و صراخ بالویل و العویل و الثبور و الدعاء بالذل و الثکل و النوح، یکی هم لطم الوجه، در کتاب مغنی ابن قدامه خواندیم و النذب، ندبه، ندبه کردن، تسفیق الید علی الید، دست روی دست زدن، جز الشعر، بریدن مو، نشر الشعر، مو را پریشان کردن، اقامة النیاحه و شق الثیاب. این مجموعه عناوینی است، البته عرض کردم مثلاً امروز ما مثلاً فرض کنید به جای لطم مثلاً زنجیر زدن هست جزو علامات عزاداری.

علی ای حال یک مقداری از عناوینی که در مجموعه روایات بوده، مرحوم آقای بروجردی تحت این عنوان جمع آوری کردند. و دیروز هم عرض کردیم که خیلی خوب است که انسان بتواند همین کتابی که مقابلش هست، هر یک دانه یک دانه حکمش را از روایات باب در بیاورد و مثلاً بگوید مثلاً این روایت حدیث شماره فلان فلان برای عنوان اول، حدیث شماره فلان برای عنوان دوم.

و دیروز سه تا از روایات این باب را خواندیم. این باب در حقیقت اساسش این باب است؛ یعنی در نظر فقهی آن که مهم است همین است. ما روایاتی را که تا حالا خواندیم فقط عنوان بکاء بود. عنوان بکاء خب نمی شود انکارش کرد. این که روایات زیادی ایشان آوردند و اثبات کردند، شاید به خاطر مخالفتی که با بعضی از به قول خودشان صحابه.

عرض کردیم مرحوم آقای بروجردی حالت خاصی دارند که در هر بابی روایات را دسته بندی کردند. آن روایات، مثلاً فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون، هر چه روایت ذیل این آیه است یک جا پشت سر هم آورده است. در مثل وسائل یا عوالم یا بحار این جار نشده است.

اینها جلو و عقب کردند. مثلاً در مثل عوالم چون از زمان رسول الله (ص) شروع کرده، بعد امیر المومنین (ع) بعد امام حسن (ع)، مثلاً روایاتی که عن رسول الله (ص) است اول آورده. ممکن است یکی توش همین فستلوا اهل الذکر باشد. یکی در امام صادق (ع) باشد، آن در بخش امام صادق (ع).

آقای بروجردی نظرشان این بود که روایات را در یک جا بیاورند. این جا از شماره ۴ و شماره البته ۴ ذیلی برایش زدند، کاشکی می زدند. شماره ۵، شماره ۵ هم یک ذیل برایش زدند بد نیست. و شماره ۶، آن هم یک ذیل برایش زدند. و شماره ۷، که آن هم یک ذیلی برای شماره هفت زدند.

و البته شماره ۷، یک مابین است. و شماره ۸ و ۹، اینها هم تقریباً با همان متقارب هستند. یعنی شماره ۷ و ۸ و ۹ نزدیک هم هستند اما به حضرت زهرا (س) است خصوص حضرت زهرا (س) است. اما از شماره ۴ تا شماره ۶ عام است. یک مجموعه روایات را ایشان در اینجا پشت سر هم آوردند. و این مجموعه روایاتی است که در تفسیر ذیل آیه مبارکه سوره ممتحنه (ولا یعصینک فی معروف) در طایفه ای از روایات آمده که مراد از معروف عبارت از همین حالات است. پیراهن پاره کردن، صورت زدن، به اصطلاح صورت را مجروح کردن، این مجموعه حالاتی است که زن ها به عنوان عزاداری انجام می دهند.

حالا شماره ۴ را می خوانیم. در شماره ۴ البته ایشان نمی دانیم چطور شده حالا نوشته تفسیر علی بن ابراهیم فی قوله تعالی فانها نزلت، این چون تفسیر علی بن ابراهیم، توضیحاتش را عرض کردم فعلاً متعرض نمی شویم، چون خیلی بحث طولانی دارد. جای دیگر باید بحث کنیم. تفسیر علی بن ابراهیم این که یک کتاب واحدی باشد، کتاب واحدی است. این که ۱۷:۵۰ احتمال دادند جامع کتاب جمع کرده، نه، کتاب واحدی است. اما اینکه مولف کتاب کیست، روشن نیست. آن که شواهد ما نشان می دهد مولف کتاب هر کسی باشد، علی بن ابراهیم را درک نکرده. توسط یک شخصی تفسیر علی بن ابراهیم را نقل کرده. حالا من اجماعش را عرض کردم تفصیلش جای دیگر.

آن شخص را هم درست در عالم روایت نمی شناسیم. جزو سادات محترم قم بوده. اما در بخش های رجالی و حدیثی نقش بسیار ضعیفی دارد. آشنایی به ایشان نداریم.

آن وقت این تفسیر علی بن ابراهیم این کتابی که الان به اسم تفسیر است، این آقایی که این کتاب را جمع کرده گاهی در ذیل یک آیه هم کلام علی بن ابراهیم و تفسیر او را آورده و هم گاهی مقایسه می کند با تفسیر ابی الجارود که از بزرگان زیدیه است، الان هم آقایان زیدی یمن هم می دانند، جارودی هستند. تا آن جایی که من می دانم این تفسیر ابی الجارود الان در یمن هم وجود ندارد. قسمت هایی اش پیش ما

الان وجود دارد در همین تفسیر علی بن ابراهیم عین تفسیر ابی الجارود وجود دارد و راوی تفسیر هم ابن عقده معروف است که خودش هم زیدی است. زیدی مذهب است.

علی ای حال و گاهی هم حالا من می خواهم عرض کنم که توضیح نمی خواهم طولانی بشود. گاهی هم مقابله می کند با روایاتی که خودش آورده، خود این صاحب کتاب و مولف کتاب.

پس در حقیقت این کتاب سه بخش اساسی تقسیم می شود. یک بخش هایی هم محل کلام است که از کدام یکی است. سه بخش اساسی تقسیم می شود. یک بخش مال علی بن ابراهیم است. بخش علی بن ابراهیم دو جور است؛ یک جور به نحو روایت است می گوید حدثی عن، یک جور هم به عنوان تفسیر است. سند هم ذکر نمی کند. فقط تفسیر، مثلاً قال علی بن ابراهیم فی قوله تعالی. معلوم نیست که روایت است یا نه.

عرض کردیم این توضیحش را دادیم. عده ای از علما تصور کردند در تفسیر هر جا قال باشد فی قوله تعالی حالا علی بن ابراهیم باشد یا نه، این به معنای قال الصادق (ع) است، این تفسیر صادقی است. تصور کردند که این یک تفسیری است از امام صادق (ع) در مقابل یک تفسیری از امام باقر (ع) که ابی الجارود باشد. این درست نیست این مطلب اساساً درست نیست. قالها به علی بن ابراهیم بر می گردد. و ظاهرش این است که تفسیر مال خود علی بن ابراهیم است. ظاهرش این است. روایت نیست. تفسیری است که خود علی بن ابراهیم نقل کرده و نوشته. این روشن

یک قسمت هم مربوط می شود به این مولف کتاب. این هم ربطی به علی بن ابراهیم ندارد. تفسیر ابو الجارود آورده همان نسخه ابن عقده. مولف کتاب ابن عقده را درک کرده. تفسیر او را آورده تفسیر ابو الجارود. یک مقداری اش. از اول کتاب هم نیست، همان صفحه ۱۳۰ - ۱۴۰ شروع می شود از تفسیر ابن عقده. در جلد ۱ هم فراوان نیست. جلد ۲ فراوان تر است تفسیر ابو الجارود.

و یک بخشی هم در کتاب هست که روایاتی است که خود صاحب کتاب آورده. اینها هم ربطی به علی بن ابراهیم ندارد. و قطعاً علی بن ابراهیم از این افراد نقل نمی کند. بله این مطلب در جلد دو زیاد است. در جلد یک کم است. در جلد یک هم نمی دانم از نیمه های کتاب از کجا شروع می شود. اما جلد دو زیاد است.

این بخش بندی باید بشود کتاب علی بن ابراهیم در تحقیق انشاء الله یک وقتی اگر یک روایتی متوقف بر ایشان باشد آنجا متعرض

در اینجا در کتاب این طور است: و قال علی بن ابراهیم فی قوله تعالی. این قال را حذف کرده این کتاب جامع الاحادیث قال را حذف کرده است. و قال علی بن ابراهیم؛ تصادفاً قبل از این عبارت یک روایتی از ابی الجارود دارد. دارد و فی رواية ابی الجارود بعد بلافاصله می گوید و قال علی بن ابراهیم فی قوله تعالی، و از آیه مبارکه که نقل می کند و لا یعصینک ذیلش است. فانها نزلت.

خوب روشن شد؟ این یک بحثی است که آیا این عبارات به عنوان تفسیر امام صادق (ع) است در کتاب علی بن ابراهیم که بعضی احتمال دادند. یا تفسیری است که خودش گفته.

ظاهراً تفسیری است که خودش گفته. حالا ممکن است روایت هم داشته باشد منکر نیستیم. ظاهراً تفسیر خودش است. یک مقدار تفسیرش به صورت روایت است. یک مقدارش هم به این صورت است. ظاهراًش تفسیر خودش است. مربوط به روایت نیست. بله، ممکن است اصلش روایت بوده برداشته ایشان تغییر سیاق داده. این امکان دارد. اما به هر حال فعلاً معامله کلام خودش می دانیم.

در اینجا دارد فانها نزلت فی یوم فتح المکه و ذلک ان رسول الله (ص) قعد فی المسجد؛ البته مسجد هم دارد، پای صفا هم دارد. که آن مکانی که رسول الله (ص) بیعت گرفتند، بیایع الرجال، آن وقت بعد هم بیعت با زن ها. این آیه مبارکه در سوره ممتحنه ناظر به کیفیت بیعت است.

الی ان قال. ثم قرأ علیهن ما انزل الله من شروط البيعة علی ان لا یشرکن بالله فقالت تا این لا یعصینک فی معروف؛ عرض کردم کلمه معروف در لغت به معنای شناخته. یک اصطلاحی قرآنی لطیفی است. شناخته شده، امر شناخته، امری که انسان می شناسد. امر ناشناخته، منکر، امر ناشناخته.

بین مجموعه علما از صدر اول تا حالا یک بحثی است که این شناخته در نزد چه کسی. آخر این آن عارف را هم باید حساب کرد. آن مجهول، منکر، سه احتمال اساسی هست. یکی معروف یعنی شناخته شده در میدان انسانی. در ضمیر به قول امروزی ها. انسان ها او را می شناسند. یکی اینکه مراد از شناخته شده، شناخته شده در عرف عام نه آن حکم عقل عملی و اینها. عرف عام، متعارف، همین که الان ما به جای معروف می گوییم متعارف. متعارف مردم، آن که بین مردم متعارف است. احتمال سوم، معروف عند الشارع؛ یعنی عارف شارع باشد. بگوییم معروف یعنی آن که شارع او را شناخته. در آن مناجات شعبانه ان من تعرف بک غیر مجهول؛ کسی که متعرف بشود و شناخته بشود پیش خدا دیگر مجهول نیست. و من لاذبک الی اخر...

پس این کلمه معروف چون جای دیگر هم دارد و عاشروهن بالمعروف. در باب معروف اصولاً سه تا احتمال رئیسی هست؛ یکی اینکه ناظر باشد به احکام شناخته شده وجدان یا عقل عملی. شناخته شده باشد در عرف اجتماعی؛ شناخته شده باشد در عرف شارع، در روایات، در ادله شرعی. در آنجا شناخته شده باشد.

خب الان عده‌ای سعی کردند معروف را متعارف بگیرند. خلاف ظاهر است. آن احتمال اول و دوم قوی‌تر است. که مجموعه دو تا احتمال باشد. و همان قاعده ما حکم به الشرع حکم به العقل از آن.

ولا یعصینک فی معروف فقالت ام حکیم بنت حارث بن عبد المطلب؛ به نظرم این نسخه اشتباه است. بنت حارث بن هشام است نه عبد المطلب. این نوه چیز است. و در کتاب کافی این حدیثی را از همین علی بن ابراهیم نقل می‌کند. من تعجب می‌کنم چرا مرحوم آقای بروجردی استخراج نکردند. شاید یک چیزی دارد. فکر می‌کنم یک مشکلی بوده والا تصادفاً این حدیث را آقای بروجردی استخراج نکردند در زندگی. حالا می‌گویم آقای بروجردی چون کتاب در زمان ایشان و در حیات ایشان این جلد کتاب، کتاب طهارت و مقدمات، در زمان حیات ایشان و زیر نظر ایشان چاپ شده است. از این جهت این کتاب را به ایشان نسبت می‌دهیم.

علی ای حال در کتاب کافی نمی‌دانم احتمالاً شاید در تصحیح، جای دیگری بوده، من خودم کافی را نگاه نکردم، از کتاب برهان نقل می‌کنم. در کافی علی بن ابراهیم عن ابیه عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن ابان عن ابی عبدالله (ع). این سند معتبر هم هست؛ چون خواهیم گفت، کل اسانیدی که در اینجا آمده اشکال دارد. هیچ در اینها سند معتبر ندارد الا این حدیثی که معتبر است و مرحوم آقای بروجردی هم نیاوردند. نمی‌فهمم اگر آقایان با کامپیوتر نگاه بکنند این جای عن ابان عن ابی عبدالله (ع) در ذیل همین حدیث

س: هست استاد

ج: بله

فقامت در کتاب کافی دارد ام حکیم بنت الحارث بن هشام و کانت عند عکرمه بنت ابن ابی جهل. این اصلاً ربطی به عبد المطلب ندارد. من نمی‌فهمم چطور شده.

به هر حال پس بنابراین خوب دقت بکنید معلوم می‌شود که حدیث علی بن ابراهیم در این جهت در کتاب کافی بوده است. علی بن ابراهیم آن را در تفسیر خودش آورده بدون سند. به اسم اسناد اینجا ندارد در کتاب تفسیر، در این کتابی که الان به اسم تفسیر هست. به اسم اسناد ندارد.

و کانت عند عکرمه بنت ابن ابی جهل؛ اگر نگاه بکنید در کافی هم هست. اینجا ندارد در کتاب علی بن ابراهیم نیست.

فقامت ام حکیم بنت حارث بن هشام یا رسول الله (ص) ما هذا المعروف الذی امرنا الله ان لا نعصینک فیه فقال ان لا تخمشن وجها، صورت را به اصطلاح خون آلود نکنید خمش نزنید. و لا تلطمن خدا، به گونه ها به صورتتان به اصطلاح نزنید، و لا تتفنن شعرا، مو نکنید، و لا تمزقن جیبا، جیبتان و گریبانتان را پاره نکنید، و لا تسودن ثوبا، لباس سیاه نپوشید، و لا تدعون بالویل و الثبور، وایلا واثبورا یعنی ما از بین رفتیم این آقا که مرد، ویل به معنای هلاک و ثبور. و لا تقیمن عند قبر، پیش قبر هم؛ البته ما تقریبا معظم اینها را آن طرفش هم داریم. حالا این در این روایت در این کتاب چیز این طور است. و خیلی عجیب است عرض کردم در کتاب کافی این سند معتبر است. این سند معتبر است در کتاب کافی. و تعجب است خیلی.

در کجا آوردند در کدام باب آوردند که آقای بروجردی ملتفت نشدند؟ خیلی عجیب است که آقای بروجردی ملتفت نشوند. خیلی امر غریبی است.

س: این باب ۳ حتی مباحثه النبی (ص)

ج: خب باید در ذیل همین باشد. خیلی عجیب است.

بله فبایعهن رسول الله صلی الله علیه و آله علی هذه الشروط؛ دقت کردید؟ پس این تفسیر، سابقا هم خواندیم. امروز کمی روایاتی که در این مجموعه هست.

عرض کنم خدمتتان که عرض کردم این تفسیر علی بن ابراهیم چه وجهی دارد. در کتاب تفسیر این حدیث که تمام می شود، البته آقای بروجردی نیاوردند. چون خیال کردند ربطی ندارد. به نظر من ذکر می شد بهتر بود. نظر خودم را می گویم چون اختلاف انظار می شود. در کتاب علی بن ابراهیم این حدیث را با این متنی که خواندم می آورد، بعد می گوید خبرنا احمد بن ادریس، این آن بخش سوم تفسیر علی بن ابراهیم است این کتاب. عرض کردیم در کتاب روایاتی هست که مال علی بن ابراهیم نیست. اصلا اینها مال علی بن ابراهیم نیست. مولف کتاب حالا فرض کنید احتمال قوی دارد علی بن حاتم قزوینی باشد. مولف این کتاب موجود علی بن حاتم قزوینی باشد. علی بن حاتم قزوینی از علی بن ابراهیم نقل نمی کند. وقتی که رسیده به قم ایشان را ندیده. توسط یک شاگردش از او نقل می کند.

اما عده ای از مشایخ قم را که در همین طبقه هستند را درک کرده. یکی احمد بن ادریس است. و لذا عرض کردم در کل کتاب صدها بار دارد و قال علی بن ابراهیم، و قال علی بن ابراهیم، صدها بار، یک بار ندارد خبرنا یا حدثنا علی بن ابراهیم؛ چون واسطه دارد. اسم واسطه

اول تفسیر آمده، اخبارنا ابو الفضل عباس بن محمد، این شاگرد است. یک بار دیگر هم در کتاب اسمش آمده اسم همین عباس بن محمد. در کل کتاب دو بار اسمش آمده.

اما ایشان زیاد روایت در این کتاب آمده خوب دقت کنید که اینها تقریباً هم رتبه علی بن ابراهیم هستند. لکن علی بن حاتم اینها را در قم درک کرده. یکی هم همین احمد بن ادریس است. این احمد بن ادریس از مشایخ علی بن حاتم است. این را من زیاد تأکید می‌کنم چون مثلاً مرحوم آقای خویی به این تصور که این کتاب کلاً مال علی بن ابراهیم است، در احمد بن ادریس مثلاً نوشتند روی عنه علی بن ابراهیم. این باطل است. علی بن ابراهیم اصلاً هیچ جا از احمد بن ادریس نقل نمی‌کند. این به تصور اینکه این کتاب، کتاب علی بن ابراهیم است، نگاه کنید در شرح حال احمد بن ادریس، آقای خویی نوشتند روی عنه علی بن ابراهیم. مثلاً غیر از این هم داریم. احادیث منحصر به این نیست. اینها نه، علامت این حدیث هم همه‌اش توش حدثنا و اخبارنا است. اینها مشایخ، اینها را اسمشان گذاشتیم روایات مفرده حالا.

چرا روایت مفرده اسمش را گذاشتیم؟ در مقابل، البته بعضی‌هایش هم مفرد نیست خیلی مفرد. در مقابل متن اصلی کتاب که تفسیر علی بن ابراهیم است. حدود شصت درصد کتاب، شصت و پنج درصد کتاب تفسیر علی بن ابراهیم است. حدود شاید ده درصد کتاب یا کمتر تفسیر ابو الجارود است. بقیه‌اش هم اینها است. همین‌هایی که دارم عرض می‌کنم.

در این کتاب دارد اخبارنا احمد بن ادریس قال حدثنا احمد بن محمد، عادتاً احمد بن محمد که احمد بن ادریس نقل می‌کند اشعری قمی است. عادتاً اوست.

عن علی، این علی را شناختنش الان خالی از مشکل نیست در این طبقه که احمد اشعری، احمد اشعری از یک علی بن سندی نقل می‌کند. این علی بن سندی پسرعموی ایشان است. چون علی بن سندی علی بن اسماعیل بن عیسی قمی اشعری است. آن هم احمد بن محمد بن عیسی. در عیسی به هم می‌رسند. از پسرعموی ایشان عرض کردیم این پدر ایشان اسماعیل را شاید مثلاً خیلی سبزه بوده سندی می‌گفتند یا به تعبیر قدیمی‌ها لقب به سندی. شاید هم سند رفته هند رفته برای تجارت. علی بن اسماعیل با علی بن سندی یکی است. و از این تیره ما سه نفر را فعلاً می‌شناسیم. یکی علی بن سندی است؛ یکی محمد بن سندی گاهی هم محمد بن اسماعیل گفته می‌شود. یکی سعد بن اسماعیل. این هم از همین است. سعد بن اسماعیل برادر اینهاست. او مشهورتر است، بیشتر توثیق شده، این علی بن سندی نشده. لکن عرض کردیم شواهد بر تأییدش هست. حالا به هر حال فعلاً این علی روشن نیست.

عن عبدالله بن سنان، اگر این تصویری که ما کردیم درست باشد باید علی بن سندی شاگرد عبدالله بن سنان نیست. حذف شده باشد. یکی حذف دارد اینجا.

قال سألت أبا عبدالله عليه السلام خوب دقت بکنید. عن قول الله عزوجل و لا يعصينك في معروف، دیدید این روایت مفرد آورده. عرض کردم مولف کتاب مثلاً یک از کتاب علی بن ابراهیم در تفسیر آیه مطلبی نقل می کند، بعد مقابله اش می کند با کتاب ابی الجارود یا مقابله اش می کند با یک روایت مفرد. دیدید الان اینجا از تفسیر علی بن ابراهیم که آورده خودش معنا کرده، قال علی بن ابراهیم، بعد مولف کتاب آن کلمات مولف است، اخبرنا احمد بن ادریس، مولف کتاب می آید می گوید از طریق عبد الله بن سنان، سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول الله عزوجل و لا يعصينك في معروف قال هو ما فرض الله عليهن من الصلاة و الزكاة و ما امرهن به من خير؛ این اصلاً با آن خیلی فرق کرد. روشن شد مقایسه؟

حالا اگر بخواهیم این را به اصطلاح مثلاً تفسیر علمی، به قول خودمان تحلیل علمی؛ ظاهراً آن تفسیر معروف را به معنای ما عرفه العقل، وجدان انسانی، وجدان انسانی کارهای خوبی است. این دومی معروف، یعنی معروف شرعی. ما امرهن به من الصلاة و الزكاة و من خير و ما امرهن به من خير. هر کار، پس مراد از معروف در اینجا این است. البته ما امرهن من خير می خورد با حکم معروف عقلی.

پس یک تفسیر، من به نظرم اگر این را ذکر می کردند آقای بروجردی بهتر بود. ملتفت شدید؟ حتی هدف جامع کتاب مقارنه بین دو تا تفسیر از کلمه معروف است. یکی آن که علی بن ابراهیم گفته، یکی آن که از روایت عبدالله بن سنان آمده. البته فعلاً روایت عبدالله بن سنان منحصر در این کتاب است. فعلاً جای دیگر نداریم. احمد بن ادریس از مشایخ کلینی هم هست. دیگر نمی دانیم چرا روایتش را نیاوردند.

فعلاً کتاب روایت احمد بن ادریس را که بر می گردد به عبدالله بن سنان، فعلاً آن که من در کتاب برهان نگاه کردم، حالا اگر کسی جای دیگر پیدا کرد، فعلاً از غیر از کتاب این کتاب موجود، حالا این کتاب مال هر کسی هست، در این کتاب موجود آمده. و این گرفته به معنای معروف شرعی و معروف عقلی. و ما امرهن به من خير.

اما این گرفته معروف متعارف اجتماعی که مثلاً درست است و نادرست. مثلاً شاید به آن بخورد. این راجع به این روایت و شرحی که از این روایت هست.

عرض کردیم الان ما از علی بن ابراهیم به سند معتبر این مطلب را داریم با یک اختلاف مختصری که در متن وجود دارد.

باز در کتاب کافی عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد، عادتا احمد بن محمد بن عیسی است. البته احمد بن محمد برقی هم احتمال دارد.

عن عثمان بن عیسی، که من حیث المجموع ثقة است. عن ابی ایوب که از اجلاست. عن رجل عن ابی عبد الله (ع). پس تا اینجا آن شماره ۴ ضعیف است؛ چون کلام خود علی بن ابراهیم است. شماره ۵ که از کتاب کافی است ضعیف است به خاطر ارسال. عن رجل. بقیه اش مشکل ندارد.

فی قول الله عزوجل لا یعصینک فی معروف قال المعروف ان لا یشقن جیبا و لا یلطنن خدا و لا یدعون ویلا، یا لا یدعین ویلا، و لا یتخلفن عند قبره؛ البته این یتخلفن هست، احتمال اینکه یتخلفن، خلوق را هم به کار ببرند هست اما بعید است. و لا یسودن ثوبا و لا ینشرن شعرا، موی خودشان را پریشان نکنند.

البته در آن روایت دارد که خرجن من الخدورناشرات الشعور؛ چون هم روایت را می خواهیم بخوانیم هم جانب فقهی، بعد توضیحاتش را می دهیم.

این شماره الان مشکل دارد به خاطر ارسالی که دارد. در مرحوم مستدرک، عرض کردم در آن زمان، در آن زمان هم چاپ شده بود، من نمی دانم، به نظرم زمان آقای بروجردی هم چاپ شده بود. چون من چاپ مشکاة الانوار قدیم دارم. مکارم الاخلاق که قطعا چاپ شده بود. تعجب است که اینجا از مستدرک، اما الان که چاپ شده، چاپ تحقیقی هم شده، چاپ غیر تحقیقی هم دارد، تحقیقی هم دارد.

سبط شیخ الطبرسی فی مشکاة الانوار، مرحوم آقای طبرسی، امین الاسلام یا امین الدین صاحب مجمع البیان که انصافا هم کتاب فوق العاده ای است این مجمع البیان با گذشت نزدیک ۹۰۰ سال از تاریخ تألیف این کتاب تقریبا، هنوز به عنوان یک کتاب فوق العاده حساب می شود در باب تفسیر. واقعا مثلا با اینکه ما کتاب های تفسیر رسمی ما مثل شیخ طوسی اینها نوشتند ابو الفتوح، هنوز مجمع البیان، و بعدش هم زیاد نوشته شده دیگر. انصافا هم نسبت به قبلش و هم نسبت به ما بعدش هنوز کتاب امتیاز دارد. خیلی فوق العاده است کتاب.

بعد ایشان پسری دارد به نام به نظرم علی است که صاحب مکارم الاخلاق است. طبرس هم می دانید همین تفرش نزدیک آشتیان. طبرستان نیست، طبرستان را طبری می گفتند یا طبرستانی. طبرسی نمی گفتند. و ایشان صاحب کتاب مکارم الاخلاق است که این هم کتاب خوبی است. و پسر ایشان که، البته ایشان نوشته سبط، سبط نیست، حفید ایشان است. سبط بچه دختر است. ایشان پسر پسر. و پسر ایشان به نام حسن بن علی صاحب کتاب مشکاة الانوار، اطلاعات ما از ایشان کم است.

این مشکاة الانوار بسیار کتاب قشنگی است. انصافا خیلی قشنگ جمع آوری کرده است. به قول خودشان تکمیل کتاب پدرش مکارم الاخلاق. خیلی این کتاب مشکاة الانوار قشنگ است. انسان پیش خودش زیاد مطالعه بکند خیلی کتاب لطیفی است. خیلی خوش سلیقه انتخاب کرده. و این خاندان که حالت عقلانی و متکلمی دارند، از قائلین به عدم حجیت خبر هستند. خیلی خوش ذوق انتخاب کردند. غرض انصافا هم مکارم الاخلاقش خیلی روایات را قشنگ انتخاب کرده و هم کتاب و مکارم الاخلاق خیلی از محاسن برقی را نقل می کند که الان در اختیار ما نیست. همین طور که مرحوم آقا شیخ آقابزرگ نوشته ایشان احتمالا نسخه دیگری، ایشان نوشته نسخه اصل. فکر نمی کنم حالا اصل و فرع باشد. ظاهرش کتاب برقی کوچک و بزرگ بوده است.

غرض از کتاب محاسن روایت را نقل می کند که فعلا در کتاب محاسن نسخه گم شده ما وجود ندارد.

علی ای حال سبط الشیخ الطبرسی، حفیدش است. در مشکاة الانوار و والده فی مکارم الاخلاق نقلا، این کتاب محاسن تصادفا همین حدیث را هم از محاسنی نقل می کند که الان در اختیار ما نیست. لذا من احتمال دادم آنجا عرض کردم احمد بن محمد احتمالا برقی باشد. احتمال دادیم؛ چون از برقی نقل کردند. و برقی هم از عثمان نقل می کند. البته برقی پدر، پسر مشکل دارد.

دیگر چون این روایت فعلا اجمالا بخواهیم، بعدش هم به حدیث معتبری روشن شد، خیلی بحث های زیادی را که متعارف در اسناد می کنیم ندارد.

در کتاب دعائم عن علی علیه السلام انه قال اخذ رسول الله (ص) البیعة علی النساء الاینحن ولا یخمشن ولا یقعدن مع الرجال، این ولا یقعدن جای دیگری نیامده در اینها، فی الخلاء، در تنهایی خلوت با اجنبیه. در این روایت دارد که این خلوت با اجنبیه در همان بیعت رسول الله (ص) بوده. الان فعلا یادم نمی آید جای دیگر؛ چون روایت خلوت با اجنبیه را ما مستقلا داریم. البته اسنادش کلا اشکال دارد حالا با عمل اصحاب باید جبران بشود.

الا ینحن ولا یخمشن ولا یقعدن مع الرجال و، البته این احتمال دارد ولا یقعدن، چون عرض کردیم کرارا در میان عرب یک کار نسبتا متعارفی بود که زن مثلا دوست مرد داشت، مرد دوست زن داشت که در قرآن هم دوسه بار تکرار شده (ولا متخذی اخدان) خدن در لغت عرب همان دوست است. دوست مرد برای زن یا... آن وقت مثلا غیر از شوهرش با آن دوست مثلا با دوست خودش تنها می نشست. البته جنبه رسمی اش دوستی بود یعنی متعارفشان مثلا خدای ناکرده مطلب دیگری نبود اما خب همین بود. این که لا یقعدن مع الرجال فی

الخلاء احتمال دارد. فی الخلاء یعنی احتمال دارد که واقعا جزو بیعت باشد چون بود در آن زمان. و لا متخذی اخدان، در قرآن دارد این اصطلاح خدن به معنای دوست است.

آن وقت در کتاب مکارم الاخلاق عن ابی عبدالله (ع) اخذ رسول الله (ص) علی النساء، در این کتاب دعائم دارد عن علی (ع) قال، این خوب دقت کنید این از ظرافت های فنی است. به احتمال قوی در همان کتاب سکونی باشد این. یعنی چون عرض کردم کتاب سکونی در اختیار و کتاب جعفریات در اختیار صاحب دعائم بوده، آن کتاب سکونی اینجوری است: عن جعفر عن ابیه عن آبائه عن علی (ع) قال رسول الله (ص). این که مکارم الاخلاق عن ابی عبدالله (ع) نقل می کند، در دعائم عن علی (ع)، دقت می کنید؟ و یک حدیث هم هست، دیگر اینها حدس است دیگر، اینها ظن است دیگر، مال خبرویت بنده است نه اینکه جایی نوشته باشند. فکر می کنم مال کتاب سکونی باشد. برگردد به سکونی.

و عرض کردیم کرارا و مرارا اصحاب ما یعنی مثلا سکونی را در نظر بگیرید، نسل بعدی اش که خیلی کم بزرگان ما از او نقل می کنند، نوفلی زیاد از او نقل می کند. نوفلی نسل اول، بعدش در نظر بگیرید. نسل بعدی ابراهیم بن هاشم، از نوفلی کم نقل می کنند. از ابراهیم بن هاشم به بعد زیاد شده است. کتاب سکونی. دقت کردید چه جوری است از نظر تاریخی. ابراهیم بن هاشم کتاب را به قم می آورد. از قم منتشر می شود. کتاب در حقیقت در قم منتشر می شود. با انتشار کتاب در قم من می خواهم دائما این صحنه کتاب در ذهنتان مصور بشود چون کتاب سکونی زیاد روایت دارد. با انتشار در قم، که از این، من احتمال می دهم البته چیز ندارم یقین ندارم. شاید بیش از نصف کتاب حذف شده. یعنی آن که در کتاب کافی، فقیه، این اصحاب قمی ما، و حتی عرض کردم بغداد هم که آمده همین نسخه قم است. همان نسخه ابراهیم بن هاشم به بغداد هم که رسیده. از این ابراهیم بن هاشم بین اصحاب ما نقل شده. البته عده ای شان فرض کنید مثلا صفار از ابراهیم بن هاشم نقل می کند. عده ای اشان محمد بن احمد، خیلی هایشان حذف شده. باز در آن نقل ها.

بیشترین نقلی که ما الان باز از ابراهیم بن هاشم داریم علی بن ابراهیم، پسر ایشان است. خوب دقت کنید. با تمام این حرفها همه را که جمع بکنیم، من فکر می کنم بیش از نصف کتاب را سانسور کردند. نصف کتاب را حذف کردند. این را خوب دقت کنید که این وضع کتاب که به ما رسیده به چه صورتی بوده است. احتمال می دهم جزو حذف شده هاست این. این قسمت جزو حذف شده هاست.

آن وقت آن نکته را خوب دقت کنید. مکارم الاخلاق چون قائل به حجیت تبعیدی خبر نیست. اصلا ایشان جزو منکرین حجیت خبر است مثل سید مرتضی است. ایشان جزو منکرین حجیت است. احتمالا اگر خبری را می آورد می بیند مضمونش خوب است مثلا لطیف

است قشنگ است، روی قشنگی مضمون می آورد نه روی حجیت خبر. این که می گویند عن ابی عبدالله اخذ رسول الله (ص)، دیده مضمون قشنگی است برداشته ذکر کرده. نه اینکه حالا مثلا فرض کنید ما بخواهیم روی خبری کار بکنیم در این دوسه تا روایتی که ما داریم ولا یقعدن مع الرجال نبود در اینها. این بیعتی که گرفته توش نبود.

خب این هم یک روایت.

س: یک روایتی از امام صادق (ع) هست که ویقعدن مع الرجال ۳۲:۲۲

ج: خب همین در مکارم الاخلاق یا غیرش؟

س: در کافی

ج: کافی؟ بخوانید سندش را

س: عدة من اصحابنا عن سهل بن زياد عن محمد بن حسن بن شمون عن عبدالله بن عبد الرحمن عن مسمع ابی سیار عن ابی عبدالله

(ع)

ج: این مثل روایت سکونی است. من سابقا توضیح دادم که این نسخه، این اصطلاحا دیگر حالا اگر بخواهیم شرح بدهیم طول می کشد.

این شبیه همان نسخه سکونی است اما از راه بصره آمده است. این از راه بصره است.

کتاب سکونی که پیش ما آمده از میراث کوفه است. آن وقت میراث بصره خیلی مشکلات دارد، نمی خواهم وارد بحثش بشوم. یکی از مشکلات خیلی بزرگ و اساسی اش باز این است که در میراث بصره دوسه نفر خیلی معروف به کذب هستند. آنها هم مشکل کار هستند. یکی همان عبد الرحمن بن عبدالله این اصم بصری است که ۳۳:۲۳ این خیلی معروف به کذب است. عرض کردم سابقا هم عرض کردم فکر نمی کنم دروغ مصطلح بگوید. گفتم کم و زیاد می کند.

باز ابن شمون هم وضع روشنی ندارد. خود سهل هم وضعی روشنی ندارد. این اسانیدی که خوانده شد. حالا مسمع را شاید، مسمع ظاهرا یک شخصیت اجتماعی است. احتمالا همین چیزی شبیه کتاب سکونی یک مقدارش هم از این راه ما داریم. ما از راه میراث بصره، یک مقدار میراث های کوفه را، چون الان وقت شرح این مطالب نیست. میراث های اهل کوفه را هم داریم. لکن میراث اهل بصره روی هم

رفته یک مقداری مشکل دارد. بعضی هایش خیلی مشکل دارد. بعضی هایش مشکل مختصر دارد و بعضی هایش خیلی مشکل دارد. مثل همین هایی که شما فرمودید به خاطر وجود ابن شمون.

مثلا همین کتاب طب الرضا اگر تمام بشود از میراث بصره است. همین ابن شمون نقل می کند محمد بن الحسن بن شمون. اینها بر می گردد به میراث بصره. این را هم ما توضیحاتش را در سابق عرض کردیم انشاء الله در فرصت دیگر توضیح داده می شود.

به ذهن من می آید اصل این روایت همین کتاب سکونی یا همین کتاب مسمع که مثل آن بوده. عن جعفر عن ابیه عن آبائه عن علی (ع) قال رسول الله (ص) یا اخذ رسول الله (ص). نکته اش به نظر من این باشد.

حدیث شماره ۷، محمد بن یحیی از کتاب کافی است. استاد ایشان محمد بن یحیی قدس الله سره عن سملة بن خطاب، ایشان از اهل قم برارستان به اصطلاح برارستان قم و تضعیف شده در کتب اصحاب، ظاهرا از خط غلو است ایشان. غرض به هر حال ایشان تضعیف شده و مقداری هم میراث هایش الان هست در کتاب های ما. در خود کافی هم هست غیر از این هم هست.

و عرض کردیم من سابقا چند بار عرض کردم ظاهرا مرحوم کلینی یا حالا خودش یا توسط مشایخش اینجا توسط استادش محمد بن یحیی یک مقدار احادیث قابل قبول این میراث خط غلو را آوردند قبول کردند. دقت بکنید. چون الان مثلا در کتب مثلا به عنوان مثلا فقهی غیر فقهی، اگر سلمه باشد می گویند ضعیف مثلا به خاطر سلمه. اما عرض کردم شواهد نشان می دهد که اجمالا یک عده ای از میراث خط غلو را قبول کردند. مثلا اینها جزو قسمت های خوب میراث سلمة بن خطاب است. لذا منافات ندارد که ضعیف باشد. ضعیف معنایش این نیست که جمیع روایاتش باطل است. دقت می کنید؟ حرفهای خوب هم دارد. و مخصوصا که گاهی اوقات اینها از یک مصدر درستی نقل می کردند. یعنی عرض کردم کرارا و مرارا سلمة بن خطاب از امام (ع) نقل نمی کند. فرض کنید از یک کتابی نقل می کند. کیفیت تنقیح این جوری بوده. اینها در نسخه های دیگر آن کتاب هم می دیدند. خب این حدیث قابل قبول است. دقت کردید؟ نکته فنی روشن شد؟

مثلا ایشان اینجا نقل می کند عن سلیمان بن سماعة الخزاعي، از ایشان شخص. این سلیمان بن سماعة اینها یک خاندانی هستند در بصره به نام الکوزی. نمی دانم پسر برادر ابو نصر، ابو عاص، یا عاصم الکوزی البصری. این از خط بصره ماست. سلیمان بن سفیان. اجمالا بد نیست، توثیقش هم کرده نجاشی گفته ثقة درباره ایشان. گفته له کتاب. طریق کتاب همین سلمة بن خطاب است. طریق کتاب نجاشی همین سلمة بن خطاب است. من می خواهم توضیح برایتان که روشن بشود در قرن سوم و چهارم اصحاب چه کار کردند.

.....
پس مرحوم شیخ کلینی در قم از استادش مرحوم محمد بن یحیی که قمی است، از سلمه که قمی است، لکن ایشان از میراث بصره، از قم می رود به بصره. از سلیمان بن سماعه خزاعی که ایشان توثیق کرده نجاشی. عن علی بن اسماعیل، البته اینجا شناخت علی بن اسماعیل خیلی مشکل است. لکن بعید نیست علی بن اسماعیل میثمی باشد. خیلی احتمالش قوی است.

در ترجمه یک نفری، بله آن حسن بن راشد به اصطلاح، بعید نیست این علی بن اسماعیل میثمی باشد. ایشان جزو اجلاست، جزو بزرگان متکلمین هم هست. و ایشان مثل اینکه اصلش کوفه بوده ساکن بصره شده است. اگر این باشد حدیث تسلسل جغرافیایی اش هم حفظ شده. یعنی هم سلیمان هم آن یکی دیگر هر دو بصری هستند.

عن عمرو بن ابی المقدام، ایشان البته کوفی است.

قال سمعت ابا جعفر (ع)، بد نیست حدیث به استثنای اشکال در سلمه به خاطر سلمه اشکال دارد. عرض کردم اینها احتمالا تنقیحش کردند این حدیث را. و احتمالا در کتاب سلمه دو تا سند بوده؛ یکی همین سندی که الان خواندیم که از کافی بود. در کتاب معانی الاخبار در ذیلش دارد. معانی الاخبار مرحوم صدوق. قال حدثنا ابی، پدر ایشان صدوق پدر که از اجلاست. قال حدثنا احمد بن ادریس، که الان به اسم، ایشان جزو بزرگان اصحاب است. جزو اشاعره قم است. بسیار مرد، ابو علی اشعری هم به او گفته می شود. عن سلمه بن خطاب، روشن شد؟

پس کلینی توسط محمد بن یحیی عطار قمی، استادش از سلمه نقل می کند. صدوق پدر توسط احمد بن ادریس از سلمه. ببینید دو تا طریق هر دو رسیدند، و هر دو طریق هم صحیح هستند. خود سلمه محل اشکال است. و الا هر دو طریق به کتاب سلمه صحیح است. آن وقت در این نسخه احمد بن ادریس این طور دارد: عن الحسن بن راشد بن یحیی؛ حسن بن راشد. پس معلوم شد که مرحوم علی بن مرحوم سلمه بن خطاب از دوراه این حدیث را نقل می کند. یکی سلیمان بن سفیان سماعه، یکی هم راشد بن یحیی.

این شخص تضعیف شده حسن بن راشد. لکن مرحوم نجاشی می گوید کتابی دارد و کتابش کثیر الفضائل است. یعنی به اصطلاح خود مولف وضع روشنی ندارد اما کتاب، کتاب خوبی است. احادیث خوبی است.

و عرض کردیم در بعضی از نسخ از ایشان تعبیر شده حسن بن اسد. مرحوم ابن غضائری می گوید حسن بن الاسد. مرحوم نجاشی و مرحوم شیخ طوسی حسن بن راشد الطفاوی؛ یکی است هر دو یکی است.

دیگر حالا چون اینجا این حدیث متوقف بر اسم این شخص نیست متعرض نمی شوم.

مرحوم ابن غضائری می گوید حسن بن اسد ضعیف است و کار درستی ندارد. الا ما رواه عن علی بن اسماعیل بما رواه غیره؛ لذا به همین قرینه این علی بن اسماعیل میثمی است. علی بن اسماعیل شعیب. در این عبارت ابن غضائری علی بن اسماعیل میثمی آمده است. به همین قرینه گفتیم علی بن اسماعیل آن بالا هم میثمی باشد. این قرینه ما این بود اگر قرینه درست باشد.

عن عمرو بن ابی المقدام، لکن در اینجا آمده عن ابی جعفر او ابو الحسن. حالا ابی جعفر او ابی الحسن کمی گیر دارد. کمی مشکل دارد.

علی ای حال يقول تدرون ما قوله تعالى ولا يعصينك في معروف قلت لا قال ان رسول الله (ص) قال لفاطمه؛ این خیلی بعید است. به نظرم این کتاب سلمه این خرابی را داشته؛ چون عرض کردم خط غلو یک مشکل فرهنگی هم دارند. خط غلو فقط مشکل عقایدی ندارند. من توضیحاتش را عرض کردم مشکلات خط غلو را توضیح دادم، دسته بندی کردیم. هفت هشت تا مشکل برای خط غلو گفتیم. یک مشکل فرهنگی هم دارند.

چون این به فاطمه نمی خورد. حضرت زهرا (س) که این حرف ها نبود که. در سال فتح مکه که حضرت جزو فوق دایره اسلام.

عرض قال لفاطمه، احتمال می دهم شاید سلمه خرابش کرده، و الا خیلی بعید است. این قال لفاطمه، عرض کردم در وقتی که توضیح می دادم در ذیل آیه آمده اما در یکی اش فاطمه دارد. اذا انا مت فلا تخمشی علی وجهها ولا ترخی علی شعرا ولا تنادی بالویل ولا تقیمی علی نائحه قال ثم قال هذا المعروف الذی قال الله عزوجل؛ مگر مراد این باشد که معروفی که پیغمبر (ص) در فتح مکه گفتند، در وقت وفاتشان به حضرت، متن را مشوه کرده، یعنی کمی متن مشوه، یعنی همان که پیغمبر (ص) در فتح مکه گفتند، به حضرت زهرا (س) هم توصیه کردند. شاید مثلا نظر حدیث به این باشد.

به هر حال انصافا اگر مراد این باشد که ذیل آیه ناظر به حضرت زهرا (س) است این خیلی باطل است که این اصلا نمی شود قبولش کرد. قابل توجه نیست. احتمالش را هم نمی شود داد. به نظر من خراب کرده سلمه بن خطاب.

من یک توضیحی را چند بار عرض کردم. ما مصادر به اصطلاح مذاهب انحرافی در شیعه داشتیم؛ کیسانیه، زیدیه، واقفیه، فلان، لکن شواهد قطعی ما حاکی است هیچ کدام از این مذاهب فاسده قم نیامدند. ما در قم کیسانی، فطحی، فطحی، چون فطحی هم ضبط شده، فطحی، بطری، بطری، نمی دانم چطوری است حالا ضبط کلمه، نمی دانم زیدی اینها ما نداریم. ما در قم از این مذاهب فاسده نداریم الا

غلات. غلات داریم در قم. مثل خود سهل بن زیاد که شهد علیه ابو جعفر بالغلو، بالكذب و الغلو. مثل همین سلمة بن خطاب. ما در قم غلات داریم از این مذاهب فاسده غلات هم داریم. البته معروف بوده که قمی ها نسبت به اینها موضع می گرفتند. حالا یک شرحی دارد. در محمد بن اورمه نوشته که اصلا متهمش کردند به غلو و یک کسی هم می خواسته ترورش بکند او را، دیدند تا صبح مشغول نماز است دست نگه داشت نکشت بیچاره را.

علی ای حال کیف ما کان در قم ما غلات داریم. دیگر قضیه ترور هم کشیده غیر از بیرون کردن.

به هر حال نمی دانیم الان این مشکل این حدیث در کجاست. این تفسیر، پس تا اینجا ما به یک مناسبتی دو تا تفسیر از لا یعصینک فی معروف آوردیم. یک تفسیر دیگری هم هست در کتب عامه دارد. یک شرح مفصلی دارد که مادر معاویه هند که معروف است به هند جگرخوار، این به صورت ناشناخته، سعی کرد با پیغمبر (ص) به اصطلاح بیعت بکند و بعد شناخته شد بین زن ها. من جمله در این کلمه و لا یعصینک فی معروف، حالا در بقیه جملات نمی خواهم صحبت بکنم آقایان مراجعه کنند. بله، و لا یعصینک فی معروف، آن هند می گوید که ما اصلا اینجا آمدیم که اطاعت شما را بکنم یا رسول الله (ص). معنا ندارد که ما بیعت بکنیم که شما را معصیت نکنیم، مخالفت نکنیم. اگر این تفسیر روشن باشد، اگر این، یعنی به نظر می آید این فهم اولی حدیث این است. چون ببینید مثلا و لا یعصینک در آیه مبارکه خطاب به رسول الله (ص) است. بعید است مثلا آیه را حمل بکنیم بر این معنا و لا یثبتن شعرا کذا، چون اگر آنها باشد آن حکم فی نفسه است، ربطی به رسول الله (ص) ندارد. دقت می کنید؟ ظاهر و لا یعصینک یک امر ولایتی است، حکومتی است. یعنی اگر پیغمبر (ص) حکم کردند که مثلا زن ها بیایند در جهاد مثلا کمک کنند به مرد ها، اینها مخالفت نکردند، یا اگر حکم کردند که در نماز مثلا چون در روایت دارد که نماز زن ها پشت سر مرد ها می ایستادند. مثلا پیغمبر (ص) حکم می کردند که این طور، یا مثلا دستور دادند که این نماز را خارج نشوید، نماز جمعه مثلا نیاید، نماز فلان بیاید، لا یعصینک. یا حتی در امور اجتماعی. معروف را اگر متعارف بگیریم. چه معروف عقلی بگیریم چه معروف عرفی بگیریم چه معروف شرعی بگیریم. در هر معنایی که بگیریم ظاهرش لا یعصینک است. نیست این طور؟ ظاهر آیه این طور است. نه به این تفسیر ثوب و اینها می خورد و الا می گفت و لا یعصین فی معروف. چون قبلش دارد و لا یقتلن اولادهن؛ همین جا هم دارد که وقتی پیغمبر (ص) فرمود و لا یقتلن اولادهن، این زبان دراز گفت که یا رسول الله (ص) ما که بچه هایمان را نمی کشیم؛ ما بچه ها را بزرگ می کنیم شما می کشید فرستادید جنگ اینها را کشتید. دارد که عمر این قدر خندید که به پشت افتاد از خنده. گفت ما نیستیم که بچه ها را می کشیم شما هستید که و لا یقتلن اولادهن، در آنها همه به عنوان و لا یقتلن اولادهن مثلا. اما در این یکی و لا یعصینک. انصافش من در ذهنم می آید اگر ما باشیم و ظاهر آیه مبارکه، حالا مگر این روایت را تعبدا قبول بکنیم تعبدا، مضافا به اینکه خب

.....
عملا خواهیم گفت که در مواردی بوده که قطعا مثلا شق ثوب بوده، حالا خواهد آمد که قدر متیقن امام عسکری (ع) برای پدرشان شق ثوب کردند؛ چون بحث فقهی اش را بعد می خواهیم متعرض شویم. ذهن می آید که یک مقداری قبول این روایات فعلا مشکل باشد.
اصلا خلاف ظاهر آیه است. این همان اختلاف ما با اخباری ها که می گویند باید قبول بکنیم ولو خلاف ظاهر است. ظاهر آیه و لا یعصینک فی معروف، یعنی اینها نسبت به پیغمبر (ص)، اگر یک امری صادر کرد که زن ها این کار را بکنند و این امر معروفی بود، عقلا عرفا شرعا زن ها حق مخالفت ندارند. همچنان که مردها واجب است برایشان اطاعت در امور اجتماعی زن ها هم و لا یعصینک، عصیان تو. اما این يسودن شعرا یا يتنفن شعرا این به یعصینک نمی خورد. این خلاف مگر اینکه بگوییم لا یعصینک آن وقت پیغمبر (ص) بفرماید سنت من این است. اینها به عنوان رسول الله (ص)، که در اینها معصیت بکنند. و الا به حسب ظاهر به آیه نمی خورد. و العلم عند الله.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین